

داماد ۱۷ روزه

امیدآرمین
بتول مدام می گفت: پدر نمی خوام توی خونه پسر دایی شما برم. پدر هم مثل همیشه جواب می داد: پسر خوبی نیست، که هست، کار هم نداره که داره، می تونه زندگی تورو سروسامان بده.
سه سال بود که بتول نامزد پسر دایی پدرش شده بود. خانواده اش او را در حالی که ۱۵ سال بیشتر نداشت وادار به این ازدواج کرده بودند.
جواد ۱۷ ساله بود که با هزار آرزو و به خواسته خانواده اش به خواستگاری بتول رفته بود اما نمی دانست بتول هیچ علاقه ای به او ندارد.
سه سال نامزدی برای این که علاقه ای در بین این زوج به وجود بیاید، کافی به نظر می رسید اما در این مدت بتول مدام به دنبال بهانه ای بود تا با جواد ازدواج نکند، ولی ترس از پدر و شرم از شکستن پیمان او را از صحبت با جواد باز می داشت.

پدر بتول آخرین بار وقتی بهانه های دخترش را دید به او گفت: چون پدر جواد، دایی مرا از کودکی بزرگ کرده و تمام سختی ها و مشکلات همراه من بوده است نمی توانم به او جواب رد بدهم و تو هم دختر هستی و باید اطاعت کنی و زن جواد شوی.
بتول با شنیدن این حرف گریه سرداد و از پدر دور شد.
چند روزی بود که بتول به پارک می رفت و روی نیمکت می نشست، به نقطه ای خیره می شد و آرام آرام اشک می ریخت.
آن روز جوانی به خود جرئت داد و به بتول نزدیک شد و او دلجویی کرد.
همین برخورد ساده باعث شد بتول فریب بخورد و به آن جوان علاقه مند شود اما پاسخ جواد را چه می داد؟

با فشار های خانواده جواد، عروسی پس از سه سال نامزدی سرگرفت. جواد همسرش بتول را به خانه خود در تهران برد تا زندگی زناشویی خود را آغاز کنند. او در اواخر نامزدی احساس کرده بود بتول در ازدواج با او مردداست اما سعی می کرد این واقعیت را بپوشاند.

هنوز ۱۷ روز از زندگی زناشویی آن ها گذشته بود، جواد تازه از سرکار به خانه آمده بود که بتول به او گفت: شام خوردم مرا بیرون ببر! جواد با تعجب او را نگاه کرد و با خوشحالی گفت: هر چه شما بفرمایید، کجا بریم؟ بتول گفت: یکی از پارک های نزدیک خانه.

یک ساعت بعد آن دو در کنار بزرگراه غرب تهران قدم می زدند تا به پارک برسند. در همین هنگام جوانی در تاریکی شب به آن ها نزدیک شد و بدون این که یک کلمه حرف بزند با چاقو جواد را از پای درآورد.

بتول شوهر غرق خون خود را در کنار بزرگراه رها کرد و به خانه آمد و از نبودن شوهرش پیش همه اظهار بی اطلاعی کرد تا این که جسد جواد پیدا و راز مرگ داماد ۱۷ روزه فاش شد.

قاتل همان جوانی بود که در پارک قزوین با بتول گفت و گو کرده بود.
به راستی عامل این جنایت کیست؟
از نظر قانون بتول و آن جوان عامل جنایت هستند اما از نظر جامعه چطور؟
آیا نباید به اصرار های بتول در تمایل نداشتن به ازدواج با جواد توجهی می شد؟
وظیفه پدر و مادر در این گونه موارد چیست؟

چهارشنبه سوری سیاه

شب چهارشنبه سوری سال ۹۶ پسر ۱۴ ساله ای به نام آرمین همراه پدرش به پلیس آگاهی رفت و از دومرد جوان که وی را در خانه شان آزار داده بودند شکایت کرد.
پسر نوجوان در حالی که وحشت زده بود به ماموران گفت: من به تنهایی به میدان گمرک رفته بودم تا برای چهارشنبه سوری ترقه بخرم. آن جامرد جوانی که سعید نام داشت سر صحبت را باز کرد و گفت فروشنده ترقه است و می تواند تعداد زیادی ترقه با قیمت مناسب به من بفروشد. وی در حالی که بغض داشت ادامه داد: من فهرست وسایلی را که می خواستم به او دادم. قرار بود برایم ترقه را بیاورد اما یک باره نظرش عوض شد و گفت بهتر است همراهش به خانه شان که همان حوالی ای بود بروم ترقه ها را تحویل

۴۰۸ شرور خط خطی پایتخت در عملیات شبانه پلیس به دام افتادند.

هر کدام از این اشرار داستان ها و سرنوشت های متفاوتی دارند که نشان می دهد آن ها چگونه پای در این زندگی آلوده

گذاشته اند.

تیم های پلیس امنیت تهران در یک کار اطلاعاتی پاتوق شرور های خطرناک را شناسایی کردند و پس از بررسی های فنی در عملیاتی ۴۸ ساعته در سطح تهران موفق به

سرنوشت ۲ شرور خط خطی پایتخت

دستگیری ۴۰۸ شرور شدند.

در این طرح از مخفیگاه متهمان هشت تفنگ و ۵۴ چاقو و قمه به دست آمد که متهمان برای تحقیقات بیشتر و سیر مراحل قانونی در اختیار مقام قضایی قرار گرفتند.



■ آزاد شوی دوباره دست به چاقو می شوی؟
مردم بگذارند کاری به کسی ندارم.
■ چطور؟
مست می کنند و به محله مان می آیند باید از خودم دفاع کنم.
■ روز درگیری تنها بودی؟
نه، یکی از دوستانم همراهم بود که در زمان درگیری از محل دور شد.
■ آن ها چند نفر بودند؟
فکر کنم هشت نفر بودند.
■ نمی ترسیدی بلایی سر خودت بیاید؟
خودم هم زخمی شدم و قبل از

درگیری در دسرش را به جان می خرم و اتفاقی نمی افتد و با چاقو زخمی می شوم.
■ خانواده ات اعتراضی ندارند؟
بنده های خدا مجبورند. بچه شان هستند دیگر و اشتباه از سمت من است.
■ اگر فرزند خودت مثل خودت شرور شود چه حسی داری؟
حسن بدی دارم.
■ راضی هستی فرزندت شرور شود؟
نه، خودم تا آخر این مسیر رفتم و اجازه نمی دهم فرزندم نیز به این مسیر کشیده شود.

■ تا کی می خواهی به این روند زندگی ادامه دهی؟
سرم به سنگ خورده است، اگر پلیس اجازه دهد زندگی مان را می کنیم.
■ پلیس که هر بار پس از دستگیری مسیر در ست را به شما معرفی می کند؟
نه، هیچی جز بدبختی و پشیمانی ندارد.
■ پس چرا ادامه می دهی؟
توبه کردم و سرم به سنگ خورده است.
■ جای چاقو روی گردنت چیست؟
هم چاقو خوردم و هم دست به خوندنی زدم.

■ سابقه داری؟
چهار بار به دلیل درگیری زندان رفتم.
■ آخرین بار کی زندان بودی؟
دو ماه پیش از زندان آزاد شدم.
■ بعد از آزادی دوباره درگیری؟
بله، در منطقه دولا ب با چند جوان موتور سوار چشم تو چشم شدیم و همین باعث شد تا درگیری مان شروع شود.
■ شنیدم با چاقو زدی؟
هم زد م هم خوردم، چاقو ست دیگر، برای گوشت ساخته شده است.
■ نمی ترسیدی باعث مرگ کسی شوی؟
یکسری با چاقو می زنند و آدم می کشند اما من حرفه ای هستم و فقط روی بدن خط می اندازم.
■ یعنی اصلا احتمال نمی دهی باعث مرگ کسی شوی؟
چاقو برای بریدن گوشت است من آن قدر حرفه ای هستم که کسی را نکشم.
■ به کجای بدن شاکی پرونده ات چاقو زدی؟
فکر کنم هشت جای بدنش را هدف قرار دادم. سر، صورت، دست و کمر که بعد شنیدم ۱۸۰ بخیه روی بدنش زدند.

کلاشینکف مسلح با ۶۰ گلوله و یک تفنگ کلت کمری و یک ساطور که برای ذبح شتر است کشف کردند. مرد مسلح که دو سابقه شرارت و مواد مخدر دارد ادعای کند که بی گناه است.

چرا اسلحه در خانه نگهداری می کنی؟

من تازه از شهرستان به تهران آمده بودم که پلیس در خانه رازد، وارد خانه شد و دستگیر شدم.
■ علت نگهداری اسلحه در خانه ات چیست؟
من زن و بچه دارم و از شهرستان به تهران آمدم و یک مغازه راه انداختم و کاسبی می کنم.

سوال من جوابش این نبود؟

مرد جوان در پاسخ به این سوال سکوت کرد و خواست دیگر صحبت نکند، بنابر این گزارش، متهمان برای سیر مراحل قانونی در اختیار مقام قضایی قرار گرفته اند.



مربی بدن سازی

چندی قبل در یک باشگاه بدن سازی که در حال ساخت بود بین صاحب باشگاه و چند کارمند شهرداری درگیری خونینی در منطقه تهرانپارس رقم خورد و در ادامه تیمی از ماموران پلیس امنیتی برای تحقیقات وارد عمل شدند.

ماموران در این مرحله پی بردند که این باشگاه در حال بازسازی بوده که کارمندان شهرداری دستور متوقف شدن کار را دادند که همین موضوع باعث درگیری بین آن ها، کارگران و کارمندان شهرداری شده است.
در این درگیری حضور داشت دستگیر کردند و این در حالی بود که پسر جوان اصرار بر بی گناهی دارد.

گفت و گو با مربی قوی هیکل

این جوان که مربی بدن سازی و بوکس است اصرار دارد که در این درگیری هیچ نقشی نداشته و حتی خودش هدف ضربه چاقوی کارمندان شهرداری قرار گرفته است.

سابقه داری؟

من حتی یک بار هم یا به کلانتری نگذاشته ام و حتی پلیس راه تنمایی و رانندگی هم جریمه ام نکرده است.

چرا دستگیر شدی؟

اتهام زدند که با ماموران شهرداری درگیر شدم.

علت درگیری؟

یکی از دوستانم می خواست باشگاه بدن سازی بزند و از من که مربی باشگاه هستم خواست به آن جا بروم و نظر بدهم که ناگهان چند مامور شهرداری با لباس و خودروی شخصی به جلوی باشگاه آمدند و تا وارد شدند با چاقو شروع به درگیری کردند که من در این وسط آن ها را از هم جدا کردم و حتی دستم را نیز مامور شهرداری



با چاقو هدف قرار داد که در ادامه کارگرانی که در حال بازسازی باشگاه بودند با بیل و چماق با ماموران درگیر شدند و من نیز از آن جا خارج شدم و سوار بر خودرویم صحنه را ترک کردم.

جای چاقو روی گردنت یاد است؟

آن ها مربوط به ۲۰ سال پیش است، خواهرم فوت کرد و من به خاطر او دست به خودزنی زدم.

شغل؟

مربی بدن سازی و بوکس هستم.
■ روی سرت هم جای چاقو هست؟
جای چاقو نیست تصادف کردم.
■ یعنی شرور نیستی؟
باور کنید شرور نیستم و فقط به خاطر قد بلند و هیکلم همیشه به چشم می آمدم.

ازدواج

بله، چند ماه دیگر پدر می شوم و خانواده ام نمی دانند چرا مرا دستگیر کردند.

حرف آخر؟

من بی گناهم، حتی شنیدم مامور شهرداری خودش سابقه دار است و حالا من گیر افتاده ام.

تحلیل کارشناس

تربیت شمشر دوله

پرورش انسان

دکتر جعفر بای

آسیب شناس اجتماعی

افراد بی سمت

جرم و خلاف

روی می آورند و

به اصطلاح ارادل



و اوباش می شوند که در تکوین شخصیت مشکل داشته اند. به طور کلی هیچ فردی مجرم و خلافکار به دنیا نمی آید و در شرایط اجتماعی فراوان به سمت خلافکار شدن سوق پیدا می کند. انسان ها با لقوه یا توانایی رسیدن به رشد و تعالی را دارند یا توانایی سقوط و ذلت و تباهی. بنابراین مهم این است که فرد در چه شرایط اجتماعی و بسترهای فراهم شده به این مقوله مهم کشیده می شود. برخی افراد در طول حیات به محیط اجتماعی نامناسب که در محیط اجتماعی نامناسب این افکار پلید غنی تر می شود و خلافتکار پرورش می یابند از سوی دیگر افراد با افکار مثبت در محیط های اجتماعی سالم به سوی رشد و تعالی و پیشرفت سوق می یابند. بنابراین محیط های منفی و مثبت در پرورش انسان خلافتکار و انسان صالح نقش بی بدیلی دارد. برخی افراد در شرایط سنی یعنی کودکی رشدشان کامل نبوده و به همین علت با فقر شدن بسترهای نامناسب به سمت خلاف گرایش پیدا می کنند در حالی که عده ای نیز هستند که برای رشد اندیشه ها و شکوفاسازی توانمندی های شان تلاش می کنند تا در زمره خلافتکاران نباشند. اگر افراد از کودکی در شرایط بد اجتماعی و خانوادگی رشد پیدا کنند توانمندی های شان شکوفا نمی شود و در زمره خلافتکاران و بزهکاران قرار می گیرند و چون رشد ذهنی این افراد اندک است از حالت تفکر بچگی به تفکر انتزاعی تبدیل نمی شوند و نمی توانند در جامعه افراد سالمی باشند. بنابراین نقش محرک های منفی در این که فرد ارادل و اوباش شود یا فرد صالحی باشد در جامعه تاثیر گذار است. برخی افراد نیز به دلیل نبود تعلیم و تربیت درست و فراگیری آداب و سنت های ناپسند خلافتکار می شوند و بودن در فضای تاریک و ذهن بسته شان با افکار پریشان، آن ها را فردی مجرم تحویل جامعه می دهد. از سوی دیگر زمینه های اجتماعی، قصور خانوادگی و کوتاهی در تربیت از سوی والدین، بی توجهی آموزشی و سهل انگاری نهادهای فرهنگی همگی دست به دست هم می دهند تا یک فرد، سالم و فرد دیگر در زمره خلافتکاران باشد. پس انسان ها ظرفیت هر دو عنصر منفی و مثبت را دارند و در این بین مسیر هدایت کننده تربیت و آموزه ها مهم است که انسان ها سالم یا خلافتکار شوند.

شکنجه سیاه پسر تهرانی در خانه مترو که ۲ ابلیس



جنایت در ادبیل

تلاش پلیس برای ردیابی سعید ادامه داشت تا این که روشن شد وی چند ماه قبل به اتهام جنایتی خونین در ادبیل بازداشت شده است.
■ در دادگاه

با شناسایی این ابلیس و با دستور انتقال سعید از ادبیل به تهران او نیز با پسر نوجوان و ناصر ترقه مواجهه حضوری داده شد.

این دو ابلیس دیروز در شعبه ۱۲ دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی تولیت و با حضور یک مستشار پای میز محاکمه ایستادند.

در ابتدای جلسه پسر نوجوان به تشریح شکایت اش پرداخت و برای متهمان اشد مجازات خواست.

سپس سعید روبه روی قضات ایستاد و اتهام آزار پسر نوجوان، آدم ربایی و حبس غیر قانونی را انکار کرد.

وی گفت: قبول دارم در میدان گمرک پسر نوجوان را دیدم و او را به بهانه فروش ترقه به خانه ناصر بردم اما من او را تحویل ناصر دادم و آن جا را ترک کردم.

سعید درباره پرونده جنایتی که مرتکب شده بود نیز گفت: چند ماه قبل به اردبیل رفته بودم که با چند نفر دعو کردم. من در اوج خشم ۳۲ ضربه چاقو به مرد مهاجم زدم اما وقتی یک مرد

بگیرم وقتی به خانه مترو که رفتم، او مرا داخل اتاقی زندانی کرد و سپس به همراه یکی از دوستانش که او را ناصر ترقه صدامی زد مرا آزار دادند. آن ها تهدیدم کردند در این باره به کسی حرفی نزعم اما وقتی به خانه برگشتم موضوع را به پدرم گفتم.

باز داشت شیطان

به دنبال این شکایت پسر نوجوان به پزشکی قانونی معرفی و روشن شد وی تحت آزار قرار گرفته است.

با اطلاعاتی که پسر نوجوان به پلیس داد ماموران بلافاصله وارد عمل شدند و با شناسایی پاتوق دو ابلیس توانستند خود را پشت در خانه مترو که برسانند و در عملیاتی غافلگیرانه ناصر ترقه را در همان حوالی میدان گمرک شناسایی و بازداشت کردند.

همزمان با این عملیات پلیسی ماموران به اقدامات اطلاعاتی دست زدند تا سعید را نیز به دام اندازند اما هیچ اثری از او در دست نبود. ناصر ترقه ابتدا ادعای بی گناهی کرد اما وقتی با پسر نوجوان مواجه شد و اشک های او را دید چاره ای جز اقرار نداشت و آزار پسر نوجوان را گردن گرفت.

ناصر ترقه در بازجویی ها گفت که از مخفیگاه دوستش سعید هیچ اطلاعی ندارد.

ارسال بدو اسر نقاط مشهد

شعبه دیگری ندارد

استوران

مرغ فقط مرغ مجید

بلوار فرودگاه، نبش پروین اعتصامی ۶ رستوران مجید

۳۳ ۴۴ ۳۳ ۴۴